

هنر اخلاقی و اخلاق هنری

دکتر هادی صادقی

استاد دانشگاه و رئیس مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما قم

در اقتراح‌هایی که در این بخش از پرونده گنجانده ایم نظرات برخی از استادان و اصحاب اندیشه را در باب این پرسش جویا شدیم: «اخلاق، شیوه و منشی از زندگی کردن در جهان است. از سوی دیگر هنر به معنای ساختن و فن تلقی می‌شود که در معنای متعالی آن بعد زیباییشناختی دارد. پرسش این است که هنر چه نقشی در

زیبا کردن و به عبارتی اخلاقی کردن انسان در جهان دارد؟ آیا اخلاق و هنر می‌توانند در نسبت با یکدیگر به تعاملی متعالی برسند؟» پاسخ ذیل نظر دکتر هادی صادقی است که نسبت هنر و اخلاق را به شکل منسجم و به تفصیل توضیح داده‌اند.

مقدمه

هنگامی که هنر را در معنای اصطلاحی‌اش (یعنی غیر از معنای "فضیلت" و "فن") به کار می‌بریم به چیزی اشاره می‌کنیم که یکی از سه مطلوب ذاتی و اساسی انسان را بیان می‌کند. انسان در تمام زندگی‌اش به دنبال به دست آوردن این سه مطلوب، یا یکی از آنهاست. این امر در هر نسل و عصر و مصری جریان داشته و دارد و خواهد داشت. آن سه مطلوب اساسی عبارت‌اند از: (۱) حقیقت؛ (۲) خیر و (۳) زیبایی. در پی جویی این سه مطلوب، سه ویژگی مهم در انسان به وجود آمده است: (۱) دانایی؛ (۲) اخلاق و (۳) هنر. برای اینکه این سه ویژگی را به شکلی فنی، روشمند و اصولی پیگیری کند، دانش‌های مختلف بنیان نهاده شد و سه دسته علوم و فنون پدید آمد: (۱) علم و فلسفه؛ (۲) علم اخلاق و (۳) علم زیبایی‌شناسی.

اما با نگاهی دقیق‌تر می‌توان به جنبه‌هایی دیگر از موضوع نیز دست یافت. پیش از پدید آمدن دانایی باید از قوه دانایی یا شناخت انسان سراغ گرفت. چنان‌که پیش از دیدن اخلاق باید قوه عامله انسان را دید و نیز قبل از پیدایی هر هنری باید از ذوق هنری و حس زیبایی‌شناسی سخن گفت.

با کاوش بیشتر به سه ساحت وجودی انسان می‌رسیم: (۱) ذهن؛ (۲) اعضا و جوارح و (۳) قلب. ذهن مرکز شناخت‌های آدمی است و به قوه عاقله مربوط می‌شود. اعضا و جوارح مرکز عمل قوه عامله است و قلب مرکز

احساسات و عواطف.

البته این تقسیم‌بندی چندان هم نمی‌تواند قاطع باشد و تداخل‌هایی وجود دارد. به عنوان نمونه مسئله خیر تنها با اعضا و جوارح سروکار ندارد و به طور جدی به قلب هم مربوط می‌شود. اما این دسته‌بندی می‌تواند تا حدودی به فهم موضوع کمک کند.

تعریف هنر

براساس آنچه ذکر شد در تعریف هنر عنصری از زیبایی نهفته است و می‌توان در تعریف آن گفت: "هنر آفرینش زیبایی بدیع است". این تعریف شاید کاملاً بی‌اشکال نباشد، اما بهترین تعریفی است که تا کنون از هنر ارائه شده است. تنها اشکالی که به آن گرفته‌اند مربوط به آفرینش‌هایی است که از اموری زشت حکایت می‌کند. نمونه بارز این آفرینش‌ها در مکتب دادائیسیم پیدا می‌شود. به نظر این بنده اولاً، آن آفرینش‌ها را هنر نباید نامید؛ زیرا عنصر اصلی آن را که زیبایی است، ندارد. اگر گفته شود که این نوع استدلال مصادره به مطلوب است، در پاسخ، به شهود هنری خود و دیگر مردمان ارجاع می‌دهیم. اما در مرحله دوم می‌گوییم که در این گونه آفرینش‌ها عنصری زیبا وجود دارد که به آن جهت می‌توان آن آثار را هنر نامید. آن عنصر زیبایی به خود آفرینش اثر بازمی‌گردد. در این گونه آثار آنچه اثر را شایسته تحسین می‌کند، عرضه زیبای آن محتوای زشت است. یعنی هنرمند توانسته به وجهی زیبا چهره زشت واقعیت ترسیم شده را به نمایش بگذارد و به همین دلیل مورد تحسین واقع می‌شود. شاید بتوان گفت نظر کاسیرر که معتقد است محتوا (content) در نسبت با شکل و قالب (form) در مرتبه دوم قرار دارد، ناظر به همین موضوع است. در این گونه آثار آنچه زیباست، شکل و قالب است، نه محتوا. در آنها هماهنگی اجزا و تناسب یا تضاد (یا هر عامل دیگری که زاینده زیبایی است) وجود دارد و به همین دلیل می‌توان آنها را اثر هنری نامید. در مرحله سوم می‌توان این گونه آثار را "شبه هنر" (pseudo-art) نامید. هنر نبودن آنها به دلیل نمایش ندادن زیبایی است و شبیه هنر بودنشان به دلیل آن است که همان قدرت خلاقه هنری به کار افتاده است و این اثر نتیجه و برون‌داد همان قدرت است.



هنر

اکتفا شود. در اخلاق به عوامل اصلی پدید آمدن رفتارهای خاص توجه می‌شود. به همین دلیل است که به ملکات و صفات راسخ در نفس توجه بیشتری می‌شود.

هنر اخلاقی

برخی برآن‌اند که "اخلاق باید بر هنر حکومت کند". برخی دیگر بر نقطه مقابل تأکید دارند و می‌گویند که "هنر باید آزاد و رها از همه حدود و قیود اخلاقی باشد". هر دو گروه برای نظر خود استدلال‌هایی دارند. گروه اول می‌گویند هنر بدون اخلاق مضرات زیادی دارد، از جمله:

بی‌معنایی و بوچی هنر؛

گم‌گشتگی، سرگشتگی و هرج و مرج؛

پستی و شناخت هنر؛

از دست رفتن معیار ارزش‌گذاری و داوری؛

رواج بی‌هنری به نام هنر؛

پایین آمدن معیار پسند مردم.

گروه دوم معتقدند هنر مقید به اخلاق مشکلاتی را پدید می‌آورد، از جمله:

از دست رفتن استقلال هنر؛

بسته شدن دست و پای هنر و هنرمند و جلوگیری از رشد قوای خلاقه وی؛

تولید نشدن بسیاری آثار هنری که می‌خواهند از حدود اخلاقی گذر کنند؛

در خدمت قدرت قرار گرفتن هنر به بهانه اخلاق؛

از دست رفتن حریم خصوصی به بهانه اخلاق.

اشکالات گروه اول همه واردند، بنابراین، نمی‌توان از هنر بدون اخلاق سخن گفت. حال باید دید آیا راه فراری از اشکالات گروه دوم وجود دارد.

۱. از آن‌جا که زیبایی یکی از مطلوب‌های اساسی و مستقل انسانی است، هنر که مرتبط با آن است نیز مستقل است. بنابراین، نباید نظری ارائه

اما خود زیبایی چگونه حقیقتی است؟ آیا حقیقتی عینی (objective) است یا انفسی (subjective) یا هردو؟ به نظر می‌رسد که زیبایی حقیقتی دو سویه است. از یک سو باید تناسب‌هایی (مثبت یا منفی، به طوری که شامل تضاد و تقابل یا تنافر و تقارب بشود) در چیزی که

موصوف به زیبایی است وجود داشته باشد و از سوی دیگر باید بر فرد ناظر تأثیر بگذارد و این تأثیر جنبه انفسی زیبایی است که تا حدی آن را نسبی می‌کند.

اینکه در تعریف زیبایی بدیع بودن شرط شد، به دلیل آن است که کاری که به تکرار برسد جنبه هنری خود را از دست می‌دهد و به صنعت تبدیل می‌گردد. در رونوشت گرفتن از آثار هنری، هنری نهفته نیست. در تولید انبوه این آثار نیازی به قوه خلاقه و ذوق هنری آفرینشگران نیست.

بنابراین، نباید این آثار را هنری دانست، هر چند که زیبا باشند. باید تفاوت میان صنعت و هنر را مد نظر داشت. این تفاوت با قید یاد شده ایجاد می‌گردد. بدیع و نو بودن نیز مقول به تشکیک است. یعنی یک اثر هنری می‌تواند از همه جهت نو باشد، که در این صورت جنبه هنری آن بسیار بالاست. همچنین ممکن است که یک اثر هنری از برخی جهات حالت رونوشت‌گیری داشته باشد و از برخی جهات دیگر واجد بداعت و نوآوری باشد. به اندازه‌ای که واجد نوآوری است، می‌تواند به عنوان یک اثر هنری مورد ارزش‌یابی قرار گیرد.

تعریف اخلاق

اخلاق جمع "خلق" به معنای خوی است که حکایت از صورت باطنی دارد، چنان که "خلق" به معنای صورت ظاهری است. "خلق و خوی آن دسته از صفات را دربر می‌گیرد که در نفس راسخ باشند، به گونه‌ای که انسان بی‌درنگ، کار پسندیده یا ناپسند را انجام دهد".

"علم اخلاق خلق و خوی نیک و بد را به ما می‌شناساند و راه‌های آراسته شدن به خوبی‌ها و دوری گزیدن از بدی‌ها را به ما نشان می‌دهد". البته در تعریف‌های اروپاییان از اخلاق و دانش آن، بیشتر به رفتارهای ظاهری توجه می‌شود. چنان‌که پیش‌تر گذشت، اخلاق با اعضا و جوارح سروکار دارد، اما این بدان معنا نیست که تنها به رفتارهای ظاهری

کرد که هنر را به اخلاق فروبکاهد یا ارزش ذاتی آن را انکار کند. به گفته کاسیرر در کتاب «رساله در باب انسان»: «تجربه زیبایی‌شناختی حالتی روحی است که با سردی و بی تفاوتی نهفته در مباحث نظری و جدیت و سنگینی موجود در قضاوت‌های اخلاقی عفاوت دارد. علم به اندیشه‌های ما نظم می‌بخشد؛ اخلاق به اعمال و کنش‌های ما نظم می‌بخشد؛ هنر به درک و دریافت ما از نمودهای مشهود، ملموس و شنیدنی نظم می‌بخشد.» اما این نکته موجب رهایی هنر از اخلاق نمی‌شود. آنچه ممنوع است، فروکاستن یکی به دیگری است، اما تقید به یکدیگر ممنوعیتی ندارد. در هر یک می‌توان با معیارهای خودش داور کرد، مقیاس‌های مستقل برای هر کدام وجود دارد و قواعد عمل هر کدام استقلال دارد. هنر، نه علم است و نه اخلاق، اما مقید به هر دوست. چنان‌که اخلاق نیز نه علم است و نه هنر، اما مرتبط با هر دوست.

۲. اگر از نزاع بر سر اینکه آیا قالب و شکل نیز، همچون محتوا، تأثیرپذیر از اخلاق هست یا نه، بگذریم و موقتاً بنا را بر آن بگذاریم که اخلاق تنها در محتوا دخالت دارد، آن‌گاه می‌توان گفت که کار هنرمند در درجه اول مربوط به قالب است و در آن‌جا نیز که محدودیتی نیست؛ پس اشکال دوم وارد نیست؛ زیرا قوای خلاقه هنرمند آزاد است تا هر قالب جدیدی که خواست بیافریند. اما اگر بپذیریم که اخلاق، افزون بر محتوا، در شکل‌ها نیز تأثیرگذار است، باید محدودیت را بپذیرفت. اما آیا این محدودیت مانع از رشد قوای خلاقه هنرمند می‌گردد؟

پاسخ منفی است؛ زیرا اخلاق مانع بروز خلاقیت‌های هنری نیست، بلکه صرفاً به آن جهت می‌دهد. این جهت‌دهی مانند ایجاد جاده در بیابان است، نه مانند ایجاد مانع در راه. با ایجاد مانع دیگر نمی‌توان حرکت کرد. این‌جاست که مانعی بر سر راه رشد قوای خلاقه هنرمند پدید آمده است. اما با ایجاد راه، نه تنها حرکت هنرمند متوقف نمی‌شود، که بر سرعت آن افزوده می‌گردد.

هنگامی که مسیر مشخص باشد، هنرمند بدون سرگشتگی در چپتی معین و با سرعتی مطلوب می‌تواند حرکت کند و قوای خلاقه خود را به فعلیت برساند. بله، در این صورت به همه جای بیابان سر زده است و هر چاه و چاله‌ای را نیازموده است. اما این مسئله ربطی به رشد هنری و به فعلیت رسیدن قوای خلاقه وی ندارد. تنها برخی میدان‌ها را نیازموده است. حال آیا انسان می‌تواند همه میدان‌ها را بیازماید؟ پاسخ به روشنی منفی است. پس باید انتخاب کرد. چه بهتر که از میان جاده‌های هموار انتخاب صورت بگیرد. در حوزه اخلاق آن‌قدر فراخناکی وجود دارد که پاسخ‌گوی سلیقه‌های متفاوت باشد.

۳. از اشکال سوم گریزی نیست. اما در واقع اصلاً اشکالی نیست؛ زیرا اولاً، تولید نشدن یک دسته آثار به معنای محرومیت از مطلق آثار هنری نیست. ثانیاً، بر فرض تعدادی آثار غیر اخلاقی تولید نشد، بشریت چه ضرری می‌کند. آیا در این صورت چیز ارزشمندی از دست داده‌ایم؟ پاسخ به روشنی منفی است. ثالثاً، هنرمندی که اینک آثار غیر اخلاقی تولید می‌کند، بی‌کار نمی‌نشیند و آثاری دیگر تولید می‌کند که ما می‌توانیم از آنها بهره‌مند شویم. یعنی با لحاظ فرصت و توان هنرمندان، در هر زمان آثار معدودی قابل تولید است. جلوگیری از یک دسته آثار، می‌تواند منجر به تولید آثاری از دسته‌های دیگر شود. در مجموع جامعه انسانی از آن

تعداد مقدر معین بهره‌مند می‌شود.

۴. اشکال چهارم ناظر به همه جوامع نیست، بلکه تنها در جوامع دارای دو ویژگی پیش می‌آید: اول اینکه قدرت مسلط بخواهد اخلاق را صرفاً از طریق اعمال فشار بیرونی بر هنر حاکم سازد؛ دوم اینکه قدرت مذهب نباشد. یعنی اشکال یاد شده تنها در جوامعی پیش می‌آید که حاکمان قصد سوء استفاده از قدرت داشته باشند و بخواهند با وضع و اعمال قانون، هنر را اخلاقی کنند. بنابراین، اشکال عام نیست و می‌توان جامعه‌ای ساخت که اولاً، اخلاق را از طریق تربیت و درونی‌سازی به حوزه هنر بکشاند و ثانیاً، قدرت را مذهب کند. از این گذشته جای این پرسش هست که آیا ممکن نیست از چیزهای دیگر سوء استفاده شود. مثلاً، آیا ممکن نیست از نیاز به امنیت به سود قدرت سوء استفاده شود؟ افزون بر این می‌توان ساختارهای اجتماعی را به گونه‌ای سامان داد که ضمن ترسیم حدود حداقلی قانونی برای رعایت موازین اخلاقی، تضمین کننده آزادی هنرمندان در آفرینش آثار ارزشمند باشد. گو اینکه این کار به غایت دشوار است، اما در هر حال شدنی است.

۵. اشکال پنجم در واقع استمرار اشکال قبلی است و اگر بتوان سازوکاری مناسب برای رهایی از آن یافت، این اشکال نیز مرتفع می‌گردد.

با توضیحات بالا روشن می‌شود که از اخلاقی کردن هنر گریزی نیست. در غیر این صورت مشکلات یاد شده پدید می‌آید:

۱. هنر بی معنا و پوچ می‌شود؛ زیرا هیچ هدف ارزشمندی را دنبال نمی‌کند. هدف هر چیز به واسطه نوع اخلاق حاکم بر آن تعیین می‌شود.
۲. هنر در وادی سرگستگی و هرج و مرج می‌افتد؛ زیرا نمی‌داند به کجا برود. خودش برای خودش نمی‌تواند هدف تعیین کند. اگر هم بپذیریم که خودش می‌تواند هدف باشد، اما محتوای هنر را نمی‌توان به حال خود رها کرد. این‌جاست که در وادی حیرت می‌افتد.



۳. هنر پست و شنیع می‌شود و این موضوعی بدیهی است که در عمل نیز به اثبات رسیده است و همه هنر دوستان را رنجیده‌خاطر گردانده است. هر انسان با فضیلت و هنر دوستی بر وضع فعلی هنر در دنیا تأسف می‌خورد و آرزوی روزی را می‌برد که عرصه هنر از این حجم تولیدات شنیع و زشت به نام مقدس هنر پاک شود.

۴. هنر بی معیار می‌شود و امکان داور صحت گرفته می‌شود؛ زیرا معیارها را بر اساس قواعد عمل به دست می‌آورند و این قواعد را بر مبنای ارزش‌ها، اگر قرار شد که هنر به هیچ ارزشی پایبند نباشد، آن‌گاه مبنایی برای به دست آوردن قواعد عمل وجود نخواهد داشت تا اینکه بتوان با اتکا به آنها معیار داور پیدا کرد. دیگر هیچ سنگ محکی وجود نخواهد داشت و همه چیز به ذوق و سلیقه شخصی داوران و ارزیابان وابسته می‌شود.

۵. رواج بی‌هنری به نام هنر؛ زیرا هنگامی که معیارها از میان برخاستند، هر کس حق پیدا می‌کند که ادعای هنر کند و هر نا-هنری (not-art) را هنر نام کند. کسی هم حق اعتراض نخواهد داشت؛ زیرا معیاری عام و جامع و بین‌الذهانی وجود ندارد تا بر مبنای آن حکمی صورت بگیرد.

۶. در نهایت اینکه ذوق هنری مردم تقلیل می‌یابد؛ زیرا با رواج بی‌هنری با نام هنر، مبنایی برای تربیت ذوق هنری مردم باقی نمی‌ماند و قدرت

تشخیص هنر از نا-هنر از دست می‌رود.

وجوه اخلاقی شدن هنر

هنر از ابعاد متفاوتی اخلاقی می‌شود. برخی از این ابعاد را می‌توان از شش شکل دور افتادن هنر از اخلاق به دست آورد. البته برخی وجوه دیگر نیز وجود دارد که در ادامه به مجموعه آنها اشاره می‌شود:

اخلاق جهت دهنده به هنر است و به آن مقصد و مسیر می‌دهد. برخی چنین تعبیر کرده‌اند که اخلاق جاده هنر است و تکنیک مرکب آن. باید با بهترین و آخرین مدل مرکب تکنیک‌های هنری در جاده هموار اخلاق حرکت کرد، نه در سنگلاخ بیابان.

اخلاق حقیقت هنر را مشخص نمی‌کند، اما مرزها و محدوده مجاز حرکت آن را تعیین می‌کند.

اخلاق پالاینده هنر از پلیدی و پلشتی است و آن را تهذیب می‌کند. اخلاق اعتلا دهنده به هنرمند است. اگر بر فرض هنر را نتوان اخلاقی کرد، هنرمند را می‌توان.

نوع اخلاق حاکم بر انسان تعیین کننده نوع هنر اوست. هر کس برای خود اخلاقی (خوب یا بد) دارد که به هنر او جهت می‌دهد. اینکه گفته می‌شود هنر آزاد از هر گونه اخلاقی، سخنی ناسنجیده و نادرست است. هنر می‌تواند از یک نوع اخلاق خاص رها باشد، اما از مطلق اخلاق، خیر. اگر از اخلاق دینی رها باشد، در چنبره اخلاق دنیوی گرفتار می‌آید.

اگر اخلاق مطلق شد، هنر نیز به تبع آن مطلق می‌شود. اگر اخلاق نسبی شد، هنر نیز نسبی می‌شود.

اخلاق تعیین کننده مبنایی برای معیار نهایی داوری هنری است. چنان که گذشته بدون اخلاق معیار و ملاکی باقی نمی‌ماند. اخلاق مانع رواج بی‌هنری با نام هنر می‌شود.

اخلاق در هنر مایه افزایش ذوق هنری مردم است و مردم را با هنر متعالی دمساز می‌کند.

هنر در اخلاق

اخلاق را می‌توان زیبایی روح دانست. اگر اخلاق به صفات پسندیده اطلاق می‌شود، پسندیدگی آن صفات زیبایی آنهاست. زیبایی در ابعاد مختلفی دیده می‌شود و اقسام متفاوتی دارد که در همه آنها نوعی هنر یافت می‌شود: زیبایی مادی و زیبایی معنوی؛ زیبایی جسمی و زیبایی روحی؛ زیبایی ظاهری و زیبایی باطنی؛ زیبایی انسانی و زیبایی نا-انسانی؛ زیبایی فردی و زیبایی اجتماعی؛ و... یکی از انواع مهم زیبایی، زیبایی روح و روان آدمی است که در افعال وی تجلی می‌کند و به آن اخلاق می‌گویند. بر این اساس است که برخی فیلسوفان مدعی فروگاهش علم اخلاق به هنر شده‌اند و اخلاق را از مقوله زیبایی دانسته‌اند. این سخن اگر به اطلاق درست نباشد، اما در اصل تأثیر و حضور عنصر زیبایی در اخلاق تردیدی نیست. بنابراین، می‌توان از وجوه مختلف هنری شدن اخلاق سخن گفت.

وجوه هنری شدن اخلاق

اخلاق از ابعاد متفاوتی می‌تواند از هنر تأثیر بپذیرد که به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود:

زیبایی روح و روان همان اخلاق است. پس برای اخلاقی شدن باید هنر زیباسازی روح را آموخت.

همواره در زیبایی عنصری از لطافت هست که مایه لطیف شدن روح و

در نتیجه تمایل به اخلاقیات می‌شود. هنگامی که ذوق هنری آدمیان با زیبایی‌های محسوس پرورده شود، راه برای درک زیبایی‌های معقول باز می‌شود. با لطیف شدن طبع زیباشناس، آمادگی شناخت زیبایی صفات نیک اخلاقی فراهم می‌شود.

در اخلاق یک اصل مهم وجود دارد و آن عدالت است. یک معنای عدالت، اعتدال است. اعتدال تناسب اجزای یک مجموعه است. درک تناسب نیاز به ذوق زیبایی‌شناسی دارد؛ زیرا زیبایی همان تناسب است. در مقام تعلیم و آموزش اخلاق نیاز به معرفی زیبایی ملکات اخلاقی است. هنر می‌تواند این کار دشوار را عهده‌دار شود.

در مقام ترویج اخلاق نیز همین وضع برقرار است. به جای تأکید بسیار بر زبان نصیحت‌گری، می‌توان از زبان توصیف زیبای اوصاف و ملکات اخلاقی بهره‌مند شد. به جای زبان آمرانه در مقام امر به معروف و نهی از منکر، می‌توان زبان دلبری آموخت و مردم را شیفته زیبایی‌های اخلاقی کرد. این کار از هنر برمی‌آید.

کار اصلی هنرمند ایجاد جاذبه است. هنرمند می‌تواند کار پیامبری کند، چنان‌که می‌تواند کار شیطانی کند. هنرمند متعهد می‌تواند همانند پیامبران، خدا و آخرت و خوبی‌ها را محبوب مردم گرداند. هنرمند بی‌تعهد نیز می‌تواند شهوات را برای مردم تزیین کند و آنان را به سمت غرایز پست سوق دهد. در هر حال هنرمند می‌تواند با هنرش اخلاق متعالی

یا اخلاق شهوانی را محبوب مردمان کند و این همان پیامبری کردن هنرمند است. حال یا پیامش رحمانی است یا شیطانی.

هنر به اخلاق طراوت و تازگی می‌دهد، آن را جذاب می‌سازد و اثرگذاری‌اش را بیشتر می‌کند. هنر مانند بسته‌بندی زیبایی است که می‌تواند کالای مرغوب اخلاق را برای استفاده کننده‌اش مطلوب سازد. کالای



گران‌بها را نباید به شکلی مبتذل عرضه داشت.

چنان‌که ملاحظه شد، هم ارزش‌های ذاتی هنر مورد توجه قرار گرفته است و هم ارزش‌های ابزاری آن. هنر به خاطر هر دو بعد عزیز است. برخی می‌خواهند تنها به وجه ابزاری آن حرمت نهند و برخی هنر را صرفاً در وجه ذاتی تعقیب می‌کنند و به صورت ابزاری آن توجهی ندارند. در حالی که هر یک از دو بعد کارکرد خاص خود را دارد و نباید یکی را فدای دیگری کرد.

هنر در زندگی

نقش هنر در زندگی انسان منحصر به زمانی نمی‌شود که وی به طور اختصاصی به فعالیت هنری می‌پردازد. به عبارت دیگر هنر مخصوص متخصصان نیست و همه مردم از آن بهره‌مند می‌شوند و نیز به آن می‌پردازند. انسان به طبع زیبایی دوستش، در همه جا و همه حال نوعی هنرورزی دارد. هنگامی که کسی به زیباسازی سر و صورت خود می‌پردازد، اشتغال به هنر دارد. در آرایش لباس، چیدمان اثاث منزل، آراستگی محیط کار، زیباسازی شهری، معماری ساختمان‌ها، بلاغت سخنوری، آداب خوردن و آشامیدن، شیوه نشست و برخاست، طرز رفت و آمد، و هر کردار دیگر، حتی در عقاید و باورها امکان زیباسازی و هنرورزی وجود دارد و برای هر کدام شیوه‌هایی تدوین شده و در تعلیم و تربیت به آنها توجه می‌شود.